

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی اهدائی

۷۰

اختصاصی

په



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۱۲۲۵۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب بصاعه مرچاة

مؤلف عبدالحسین بن عزیز... یزدانی

موضوع

شماره اختصاصی (۷۰) از کتب اهدائی : غلامحسین سرود



۷۰
۲۱۲۲۵۳

۱۵۸
۲

را که در کتابخانه

۱۵۸
۰۸

از کتابخانه


۷۰
۲۱۲۲۵۳



اختصاصی

پس

۸
۱
۱
۸
۸
۳
۵
۶
۸
۷
۶
۶
۶
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۵۱
۵۱
۷۱
۶۱
۶۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب: نصابه مرجع	جمهوری اسلامی ایران
مؤلف: عبدالحسین بن عزیز... یزدی	شماره ثبت کتاب
موضوع	۲۱۲۲۵۳
شماره اختصاصی (۷۰) از کتب اهدائی: غلام	

اختصاصی مجلس شورای اسلامی

شماره ثبت کتاب

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

کتاب فصاحت و بلاغت

مؤلف عبدالحسین بن عزیز... (۱۳۲۲)

موضوع

شماره اختصاصی (۷۰) از کتب اهدائی : غلامحسین سرود

شماره ثبت کتاب

۲۱۲۲۵۳

۱۵۸/۲

از کتب اهدائی

۷۰
۲۱۲۲۵۳



الحسن الرحيم وجنتا بيضاء من جنة

الحسن الرحيم وجنتا بيضاء من جنة

مغز

[illegible]

و از کذا و شهر اهواز میگفتند بنده که کمال اثاران با قوت اصل شهر بروی این در دهانه سردی
بسته بودند بخوبی که در دهانه در افتر جاری میشد و اگر آن محمولی شکر بود که
عالم میردند و در اهواز شکر از هند و سکن بر روی و ایران میاوریدند و باعث ثروت و دولت آنها
ان اهل و فخر و شکرستان و انحصارش با فکانه بود و چون و غور دولت موجب کثرت و طغیان می
ان اهل و فخر و شکرستان راه استغنی سکن را نوازش میجوید و در کارها و باطن او چیزی که میگویند تا
اینکه علی بن محمد مشهور بود و بعد از آن که زکیان و غلامان اطراف خوزستان و بختی از ایشان
و اهل اهل مصر بود و شکر خود قرار داده بود و این سبب صاحب الفرج از آنکه گفتند در اینجا
خروج نمود و لوا و جود سری و افراشت و باطنهای صالحی و از آنجا که و از اهل اندیاد بعضی
بموافقت و برین مخالفت او کشته گشتند و باطنی که خلفا اهل مال بودند دیگر ایشان را بهارستان
شهر عتیقه نامید و مردم را کشته و کشته شدند و مردم نیز از بخار و ماه و درین خون بیکدیگر کشته
فرود کشته نکردند و حکم از اندیاد بر تفرقه کردند و بعضی از اندیاد اقوام تفرقه شدند و بقیه
که بودند در آنجا ضبط آن همه شکرستان عاجز آمدند و بای مترددین هم بسبب قتل و ضیاع
منقطع گردید و سه سال محمول آن همه شکرستان از روی هم افتاد و بیکدیگر مزاج و رخاها داد
بخاری کرد و این سبب عقوبت بود که از اجان و اهل مملکت و از مواد از منیه حاره نمکون میکردند
در آن شهر بایرید و هم ران شکر که در این راهها بود عقوبت جرایم شدند و این عقوبت انقدر
ستمیت دارد که اگر کسی را کوبید بعد از دو سه ساعت حانرا بجهان افروز تسلیم میکند و برین
برای او نیست و انقدر عقوبت بسیار شد که بالوقع دفع انعامانند لهذا بقیه که ماندند و در آنجا
کذا شده جلای وطن نمودند و هنوز هم در اهواز از انقضای بسیار است و چندان جانور
بقا نداشت که چنانکه است و نمای جسم آن مانند انگار از ده سبز است و بیشتر خود را از این می
کشد و این سبب از اجرام میگویند و کوب روی اندیاد بکلی در دماغ بنش او تاهرها که
بروزن کشته است میماند مانند میل که کوب روی اندیاد کشته باشند کوب آن تمام
سخن را بشود و قواقل که از شورش مصر میرند تاهرها نزل که در اهواز از تاجیه
هر چه تمام میروند و باطن از اعراض و قوت سبب خانه و از در باطنها و ساخته اند و ساکن
شده اند و تاهرها بسیار کرده اند که از اسبب آن محفوظ بمانند و رو با روی دارد و در حقیقه
در اینجا اکنون ساکن اند در فصل مستان که باران میبارد و زمین شسته می شود و در آن

نصف اهواز
نصف اهواز
نصف اهواز

وادی چشمه کندی و در کربلا بقدر مقسوم نقره اطلال با جوهر چینی و دیوار کنند و بعضی اوقات و فینه
معتدله بر بلایت آید و ملک قبل ازین بر یکین ساله از مردم اهواز در مصر دیدند که چند خانه از
بروی خروشان آورده بود و جرات نمودن بکسی نداشت طلای بسیار اعلای و درین سرخ شغال
مواقع و زن داشت و منی در یک طرف خط کوشه شادین مردم بود و بر روی دیگر و در او شام
خلفای اریه و در وسط القادر بالله عباسی ثبوت بود و الحال در آن وادی بخیر راه رفته
و تاهرای و تاهرب کون و هوای هموی فقال که در فصل قوزی و زدی چینی دیگر با هم میزدند و
ایرانی و بر جای قرنه هرات بر جای شکر سنگت بر جای کدر خاواست بر جای سمن و شعلای
متنفرین شیرین گفتا و همین هوای هموی و عقرب جاره و از اهواز مثل زدن در آنجا
اوصد شخ مجمل علی چنین کلماتی میفرماید **بوت** در غایت ناله عراق سروریش شد برین موم
اهواری و در جای دیگر میفرماید **ع** بیشک عقوبت جرایم شود و در اهواز و این در قیاسات
و انقلابات درین سیم اکون و در اهواز شاهدی میبازد قادر توانست و عسکر مکر شری بود
بسمت قبل شورش بقیل فاصلا که غالباً محمول شکر بوده و اکنون آن نیز خراب و بقیه تاهرها
مرتفع و بعضی از آنها چینی از آن باقی نیست مشهور است که یکی از تاهرای عرب مکر نام داشت و
امده شهر را بخار و مردم شهر بای روی بیشترند و در آنجا قتل شکر میزدند مکر چینی
امده و طو لانی دید بشکران حکم کرد که خانه لیسان در هر کس از لشکران در خارج شهر جای ساندند
و با اخرامی و عاصی طو شد و مکر و بقر و ولت خود را بجهت نمود و آن خانهها بودند و مردم مان
منصرف از اطراف جمع آمدند و در آنجا سکن نمودند و عسکر مکر موسوم گردید و شورش مکر
مکر هر دو در زیجات مردم اند و طول هر دو را **د** در هر دو **د** دقیقه نوشته اند و
شورش **د** در هر دو **د** دقیقه نوشته اند و از آنجا شهری بوده در حوالی شورش همت
فادیس که الحال از او باقی نیست صاحب برهان نوشته است از آنجا با ناله شش و چیم بر وزن
به اوان نام شهر است مابین آن و شیراز شصت فرسنگ راهست و از او اوام از غان خوانند
با عین نقطه دارد و صاحب قاصد می نوشته است از آنجا نام بلد فارس و اصراف است که از بلاد
خوزستان بوده است چون مورخان و اهالی آن زیاد از آنجا مردم شده و مشرط احوال آنجا
نشدند اهل اطال کلام در این مقام طول بلطایل خواهد بود زیرا که در این اعصار بالمره ویران شد
و ناله از او مکر اسمی در بعضی از کتب تاریخ طایعانات کتبت علم را بصوب نکارش احوال حوزیه

نصف اهواز

نصف اهواز

استعمال داشتند و در این زمان که سخته و حیوان از جگر داشته و از هم پاشیده که در تخته
پایه و در تخته و پایه جلایان در روی آب نشاند و هر یک را از آن تخته از آمار می کرد و آب
فرود رفته بودند از صفایت حسن طوشت و قیاب و بی خمت و بی اشتیاق از آن جگر که از سالم
و صحت بیرون آمد و اصلا به حیوان از ایشان ضرر و خطری نرسید و این از عارف عادلان که گفتند
این طوشت اقبال و حسن قیامت و بی خمت و بی خمت و بی اشتیاق و بی اشتیاق و بی اشتیاق و بی اشتیاق
بر تخته اول بل شد که در یک و بعد از فرشتگان ایشان باران شرعی پس از آنکه از حق بطریق
اولی و علی بود و در وقت شد بود که در طریقی هم بود باز باران آمد و همان حکم را بر داشت
و علی های که آنرا ختم بود پس از آنکه باران شد است که این اسرار و احاطه نمودند
داشت که امر و در تخیل و در کار و در وقت است که از این داشت و از این و در وقت
بند تمام شد بود پس از آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
و در دست که باران از در بر کار آمد و آماده و حاضر شد اما اجابت سست برایشان خود
مشغول داشتند و در وقت که در آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
داران و مانع از عمل ایشان نبود که کار بکار خود مشغول شدند و استوار خود و در وقت که در دست که
برای او معین بود و بعد از آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
و از این و در وقت که در آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
صدد در حال نیست و در وقت که در آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
بدون و در وقت که در آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
و بعد از آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
همچنین و در وقت که در آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
تا سالها از طریق بهر سبب که در آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
و چون مرده و در وقت که در آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
تیر جگر و در وقت که در آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
میافزودند و از آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
بیت اسرار بر ایشان و حیوان که در وقت که در آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
هر و طرف بود و در آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که

استاد و خواهش نمودند که بر این نفس کشید و از مسدود غلبه تا آنکه آب و در شیط و در این حال
و اینها و مزاج و در دست و استاد با شیطا آنکه کار تازه و در دست و استاد با شیطا آنکه کار تازه
بود از قبول این خواست امتنع نمود و از این صفت نقد و چون حسد از او شریف و از این صفت
پایه و در وقت که در آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
از این و در وقت که در آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
شهرت و در وقت که در آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
صفت و در وقت که در آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
تهدید و در وقت که در آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
و قطع و در وقت که در آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
ان و در وقت که در آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
او را در وقت که در آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
سیاب و در وقت که در آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
نفع و در وقت که در آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
سست و در وقت که در آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
خاک و در وقت که در آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
در وقت که در آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
و در وقت که در آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
بند و در وقت که در آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
انها و در وقت که در آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
بجای و در وقت که در آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
است و در وقت که در آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
خانه و در وقت که در آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
و اینها و در وقت که در آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
انها و در وقت که در آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که
و در وقت که در آنکه در دست که ساختند عمل را می خورند و بعد از آنکه در دست که

و چو بهای دل از ان حرکت میلاوند و آنروز شب رسید و رسانیدن آن نفس کش میسر نشد ز پای
آن مجموع خلق و کایت جمعیت نموده بکشا کوش طواب و دست و چو بدو از آنرا از جای خود حرکت
دارد و در تندی اب نوزدیک نفس کش رسانیدن و بقوت اب بدنه نفس کش رسید چون
از همه اطراف زیاده از دهنه بود بدنه چسبید و تار کش رفت و فواید اب با لاکر قین آغاز نموده
در همان ساعت بمافایان جاری و بدنه در میان رسید و اصل آن شد قلی اب نفس کش رفت
و چون نفس کش از اب عالی شد و میان آن بدید آمد معلوم گشت که در وسط آن بود اب
از آن بدید پنج ششتر و از میان آن بدید ششتر و این هر امر است و از جهت آن مراد است که از آن شخصه بود
و هم چنان اب در شطیط و در میان جاری و لحظه لحظه در زیاده بود و تائب بهر انداز
میان اب رسید و در بطول و خراب قوت کرده لیف کاف و از آن و بر تار کانه لایس و از هم پاشیده
بدنه را لخت با نفس کش رفت و در خانه و از چو کشید اب از شطیط و در میان مترجع و در پیش
کش رفت میسر که این خبر و حشاش شایع گردید بدو مجموع خلایق در کار حاکم بر سر نه در تار قینه
لیف کاف دیگر کردند و چون همه که بر سر نه موجود بود که اب تار کانه و زمان بود آن از پیشه
و نقل بر سر کار طوی داشت جمعی از آنجا و کایت و غیر هم متقبل شدند که این خبر همه در آنجا
دارند و عمل و فعل و بر سر کار و یاد و دید و چنان کردند و آنروز جمعی از آن همه و در آنجا دیگر
و چیدان لیف کاف دیگر اشتغال و در آنجا از آن که بهت بخور ماه صفر مال مذکور بود و حرکت
و جمعیت و غوغای که در آن جمع مثل آن دید و گوشت فلت ششتر و از آنجا لیف کاف از آن
نفس کش در تندی اب انداختند و چو رسیدن آن اب آنرا کشید و در پیش دهنه چسبید
و چو بر یکی که از لیف کاف سابق بنمید که مذکور شد بطرفین دهنه مستحکم بود از بالا و پایین
تخته از پایین عماد و ستون آن شده بر حسب دهنه تار کش رفت و اب لحظه لحظه با لاکر قینه نفس کش
از آن خالی و از شطیط و در میان جاری شد و در آن لحظه بموضع تاجیه های بسیار بلند قوی
او در بند و یکطرفه آنها در زمین نفس کش رفت و برده طرف دیگر را که بلند تر از او قاع نفس
کش بود مستحکم و میان آنها را بخار و علف و خاک بر غوغا و تار کش رفت و لاکر لیف کاف از آنجا و از او
حرکت دهد آن چو بهای بر یکی و ستون آن باشند و از آن تائب و قدری از تائب و رویشی بسیار
بان مشغولی بودند تا آنکه بر طبق مراد آنرا مستحکم و استوار نمودند و فواید حاکم با مجموع
خلایق بمنازل خود رفته قرار گزینند و روز دیگر که کار و امر خود دیدند و از غرض و من

و نظر

و خطر طایر خاطر کرد بدیدند بر تیر مشغوف و خوشوقت بودند که مافوق آن متصور نیست تا
چند روز از آنجا دهنه در میان که در زیر قلعه سلاسل و از قلعه که ششتر میان شهر و بر تیر چای
و کوچه ها جاریست تا جایی از میان شهر که چو بندگی کوید و از آن گذشته تایی که بر سر رود و در آن
و پل سنگران کوید و از آن آخر شهر و اول محراب تابلو بقیان کران تیر بر رود و در آن و پل سنگران
محال میان اب است و از دهنه تا آنجا تیر بثلث فرسخ است عجب از دهنه و غوغای و طر فز کثرت و
جمعیت و صوفی های مردم شهر چای و شاه مدعی و تملک و امر مانند مایه و بطور تائب
و در طرف انشطه شادی گمان و قهقهه زنان بمشاش و تفریح روزی از شب میگردید و در آن کوئی
طول عمر و دوام دولت و سلطنت و جاه و منزلت فواید بکجا تائب شاه زاده و لاجه اشتغال و هم
و در وقت هزار بار جان خود را فدای وجود بابرکت و چو تائب و لیسنت و وقایع نفس نفیس آن
نعم صاحب دولت می نمودند و در این بین استاد و میرزا و لایحه و راه برده بر نفس کش رفت و بعد
از ملاحظه و اطلاع بر کیفیت مجلس خلیف خان حاکم لایحه نهایت تحسین و بر حسن اعمال و تدبیر اولاد
گفت و در هر آن روزها در چهار دهنه آفتاب بدو شروع بدوان شد سر و زدن و چو تائب علی
الانصال سحاب رحمت الهی عز و علا در فیضان بود و آنرا موسوم زرع شتری گذاشته بودند و
آن اواخر مردمان بزراع اشتغال و ملاحه چهار دهنه و زرع و زرع و بعضی بپست و زرع و در هر قدر که
مراستند زرع نمودند و بعد از آن از زرع بخور و تقیه و در میان و دهنه و سوله و زرع
میان اب بایستی اقدام نموده و نظم و نسق زرع حیثی بر داشتند و الحمد لله علی افضالهم
والشکر علی نعماته



